

آذربایجان از منظر ناسیونالیسم ایرانی

دکتر حمدالله صادقی نیا*

چکیده:

اقدامات جداسازی آذربایجان از ایران، در قرن نوزدهم میلادی شکل جدی تری به خود گرفت و برخی از قدرتهای بیگانه سعی کردند با کمک تعدادی از عوامل داخلی و با تکیه بر هویت قومی نو ساخته‌ای که منبعث از گویش مردم آذربایجان (گویش ترکی) بود، به این فکر جامه عمل بپوشانند. جالب آنکه چالشهای سیاسی و خودمختاری خواهانه در این منطقه، دقیقاً در مقاطعی صورت گرفت که حکومت مرکزی ایران در ضعیف‌ترین وضعیت خود قرار داشت.

با وجود آن که در هر دو مورد جداسازی آذربایجان در طی قرن نوزدهم میلادی، از طرف رهبران جدایی طلب، اقدامات عمرانی وسیعی در سطح منطقه صورت گرفت، اما اقدامات مادی و معنوی آنها نتوانست رضایت خاطر مردمی را که همواره از بی‌توجهی‌ها و ظلم و ستم عوامل حکومتی در رنج و عتاب بودند، فراهم سازد و در نهایت، افکار جدایی طلبانه برخی از رهبران مردمی در این استان، با مانع بزرگی به نام «مردم آذربایجان» روبه رو شد و به شکست انجامید.

برای اینکه تصویر روشتری از دلایل شکست جنبشهای تجزیه طلبانه در آذربایجان ارائه کرده باشیم، سعی کرده‌ایم با بررسی سوابق تاریخی، جغرافیایی، زبان شناسی و اعتقادات مذهبی و ناسیونالیستی مردم آذربایجان، هویت قومی و ایرانی این مردم را با نگرشی عمیق تر داوری کنیم و به این سؤال پاسخ دهیم که چرا هویت ایرانی باعث شده تا مردم، به رغم تمامی نیازهای مادی منطقه، دست رد بر سینه چشم اندازهای طلایی ساخته شده توسط سردمداران حرکت‌های تجزیه طلبانه بزنند. در این مقاله، سعی شده تا این هویت با تکیه بر مستندات علمی و تاریخی بیشتر و بهتر شناسایی شود؛ هویتی که بدرستی در باورهای ناسیونالیستی و مذهبی مردم این خطه ریشه دارد.

واژه‌های کلیدی

آذربایجان، ناسیونالیسم ایرانی، حزب دموکرات، شیخ محمد خیابانی، پیشه‌وری، پان ترکیسم

* پژوهشگر بنیاد ایران‌شناسی. sadeghinia.hamd@gmail.com

تاریخ وصول: ۸۷/۹/۳ تاریخ پذیرش: ۸۸/۷/۸

مقدمه

آذربایجان در شمال باختری ایران قرار گرفته و همواره رأس مثلث دفاعی ایران در برابر مهاجمان و دشمنان متجاوز سنتی آن؛ یعنی روسها و عثمانیها را تشکیل داده است.

از نظر استالین، آذربایجان ایران در سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش. میوه رسیده، چیده شده و آماده خوردن بود. قوای شوروی این منطقه را اشغال کرده بود و حکومت دست نشانده شوروی ها بر آذربایجان حکومت می راند. آمریکا و انگلستان پیگیرانه قوای خود را از وضعیت جنگی بیرون می آوردند و می-کوشیدند در درگیری های جدید شرکت نکنند. ایران و حکومت مرکزی آنقدر ضعیف بود که جز اعتراضی ملایم به شوروی کاری از دستش بر نمی آمد. با این اوضاع و احوال، انضمام آذربایجان ایران به شوروی بی دسرسرتر از انضمام اروپای شرقی به امپراتوری شوروی به نظر می رسید. از طرفی، چون آذربایجان در مرز کشور ترکیه نیز واقع شده بود، طرفداران وحدت سرزمینهای ترک زبان (پان ترکیست ها یا پان تورانیست ها) در ترکیه، خواهان انضمام آذربایجان ترک زبان به کشور خویش بودند.

بررسی روحیه و نگرش مردم آذربایجان و اینکه آنها از منظر ایده های ناسیونالیستی و اعتقادات مذهبی در مجموعه کشور و مردم ایران برای خود چه جایگاهی قائل بودند و هستند، مشخص می کند که اصولاً انتظارات شوروی ها یا پان ترکیست ها در مورد جدا شدن آذربایجان از ایران - آن هم از روی میل و رغبت مردم این منطقه - انتظار بجایی نبوده است، زیرا بدون هیچ گونه تردیدی، نظر مردم و ناسیونالیست های ایران در این مورد روشن و خالی از هر گونه ابهام است:

«آذربایجان بخش جدایی ناپذیر ایران است».

اما این که در آن زمان، نظر مردم آذربایجان در این باره چگونه بوده، مطلبی است که از منظرهای مختلف آن را بررسی قرار کرده و پاسخ لازم را به دست آورده- ایم. برای این کار، ما آذربایجان و مردم آن را از مناظر جغرافیایی، تاریخی، زبان شناسی، و اجتماعی و فرهنگی مطالعه نموده ایم:

آذربایجان از منظر جغرافیایی

اصطلاح جغرافیایی آذربایجان، مطابق نوشته مورخ ایرانی، احمد کسروی، به احتمال زیاد از نام فرماندهی محلی به نام «آتوریات» که به هنگام اشغال ایران توسط اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح، در آن جا فرمانروایی داشته، گرفته شده است (۲۱/ص ۸). این نام به معنی «نگهبان آتش» است. اخلاف این فرمانروا، قرنها بر «آتور پاتکان» جایی که «آتشکده ها در آنجا بسیار زیاد بوده است»، حکومت کرده اند (۱۶/ص ۱۷).

اسلامی شدن «آتور پاتکان» هنگامی تحقق یافت که در قرن هفتم میلادی، ارتش عرب، در پی پیروزیهای خود در جبهه های غرب ایران، به سوی شمال رو آورد و در سال ۶۴۲م/۲۱ق. بر منطقه ای که در تلفظ عربی به آذربایجان شهرت یافته است، غلبه یافت. البته، شایان ذکر است که واژه آذربایجان هم فارسی است؛ منتها در تحول واژه ها از زبان پهلوی به زبان فارسی، آتورپاتکان به آذربایجان تغییر شکل داده است. معرب این واژه، مطابق استعمال عربها، «آذربایجان» است. جغرافی نویسان مسلمان، آذربایجان را از جنوب به زنجان، از خاور به دیلمستان، طارم و گیلان، از باختر به فاراسان یا وارادان محدود دانسته و رودخانه ارس را نیز مرز شمالی این منطقه شمرده-

نقش مستقیمی در پیدایی شکل جدید ناسیونالیسم ایرانی داشته باشد (۱۷/ص ۱۴۳).

مردم آذربایجان همواره خود را ایرانی می دانسته و می دانند و این حرفی است که تاریخ کشور ایران از حداقل دوران هخامنشیان تا دوران معاصر و خصوصاً تاریخ مشروطیت و مشارکت فعالانه اهالی آذربایجان در این نهضت، آن را تأیید می کند. حس ایرانیت در بین مردم آذربایجان، همیشه حسی غالب بوده؛ به گونه ای که حتی پیش از انقلاب مشروطیت هم، آذربایجانیها از پیشگامان ناسیونالیست های ایرانی بوده اند (۱۲/ص ۳۵۷).

تبریز از عمده ترین شهرهای ایرانی بود که فعالانه در تحریم تنباکو شرکت جست و در سال ۱۲۸۰ ش. ۱۹۰۱م. مبارزه پرشوری را برای اخراج بلژیکی های مسؤول گمرک ایران رهبری کرد (۱۹/ص ۱۴۳). با پیروزی انقلاب مشروطیت و انتخابات نخستین دوره مجلس شورای ملی، دوازده نماینده انتخابی تبریز، هسته ناسیونالیسم آزادی خواه مجلس شورا را تشکیل دادند و انجمن تبریز به فعالترین انجمن کشور تبدیل شد که در امر ناسیونالیسم و آزادی خواهی مداومتی پیگیر داشت (۱۱/ص ۱۴۶؛ ۲۳/ص ۴۵۷).

اوج تلاش آذربایجانیها در انقلاب مشروطیت، وقتی بود که محمد علی شاه سر انجام موفق شد دولت ملی را براندازد و مجلس را بپندد. در این هنگام، آزادی خواهان ایران مأیوس شدند و این نومییدی آنها تمامی جنبش مشروطیت را تهدید می نمود، اما مقاومت سر سخنان مردم تبریز شکل جدیدی به قضیه داد و موجب محاصره تبریز توسط قوای استبدادی و دولتی گردید. محاصره تبریز توسط قوای استبداد ده ماه به طول انجامید و حداکثر ده هزار نفر از مردم تبریز در برابر ۱۵ تا ۳۰ هزار نفر قوای استبداد پایداری

اند (۵/ص ۱۲۸). همچنان که از این تعریف بر می آید، منطقه ای که امروزه جمهوری آذربایجان خوانده می شود، جزو مرزهای جغرافیایی آذربایجان قدیم نبوده است. کتاب جغرافیایی مشهور قرن دهم میلادی، **حدود العالم**، منطقه شمالی رودخانه ارس را با نام «اران» یاد می کند (۲۸/ص ۵۰).

به همین گونه، ابن حوقل، رودخانه ارس را جنوبی ترین مرز منطقه «اران» به شمار می آورد (۴/ص ۸۲). باید به این سخن، مطلب المقدسی، جهانگرد دیگر قرن دهم میلادی را بیفزاییم که ایران را به هشت منطقه، از جمله «اران» و «آذربایجان» تقسیم می کند (۲۶/ص ۲۵۹). و نیز در قرن سیزدهم میلادی جغرافیدان مسلمان، یاقوت حموی نیز آذربایجان را از اران جدا ثبت می کند (۱۶/ص ۱۸۳). و سر انجام **برهان قاطع** که شبیه یک دایرة المعارف است و نوشتن آن در سال ۱۰۶۲ ق. ۱۶۵۱م. پایان یافته است، واژه ارس را چنین تعریف می کند: «نام رودخانه ای است مشهور که از کنار تفلیس و ما بین آذربایجان و اران می گذرد» (۱۵/ص ۴۱).

آذربایجان از منظر تاریخی

آذربایجان به دلیل تأمین غله ایران و برخورداری از صنعت بومی، و موقعیت جغرافیایی؛ یعنی قرار گرفتن بر سر راه ایران به شوروی و ترکیه و در نتیجه غرب، از نظر بازرگانی همیشه کانونی پر اهمیت بوده است. بازرگانان این خطه از قدیم فعال بوده اند، حتی قبل از روی کار آمدن رضا شاه، بزرگترین طبقه متوسط کشور - از نظر تعداد و در صد - در این ایالت وجود داشته است. نسبت مستقیم میان وسعت طبقه متوسط و قوت و قدرت ناسیونالیسم، موجب شده است تا آذربایجان

کردند (۲۲/ص ۷۵۱).

ستارخان و باقرخان، دو مرد شجاع و به طرز استثنایی مقاوم و پر حرارت، رهبری مدافعان تبریز را بر عهده گرفتند و زندگی خود را بر سر راه جنبش مشروطیت نهادند. در کنار آنها، ارمیان و سایر مهاجران قفقازی نیز در دفاع از تبریز مردانه جنگیدند و چون با فنون جنگ آشنایی بیشتری داشتند، در این نبردها خوش درخشیدند، اما در مجموع قهرمانی مردم تبریز، در دفاع از مشروطیت را نباید دست کم گرفت. مردم تبریز در زمان محاصره تبریز و در دفاع از آرمان مشروطه و ناسیونالیسم آزادی خواهانه، دچار انواع تلفات و محرومیتها شدند.

پایداری تبریز موجب تجدید نیروی مشروطیت و جنبش آزادی خواهانه در سایر نقاط ایران گردید و به نوعی موجب خلع محمد علی شاه از سلطنت شد. اما این موضوع را که اینکه بعد از این مقاومتها و فداکاریها، چرا تبریز و آذربایجان تقریباً با فاصله کوتاهی از پیروزی انقلاب مشروطیت، علم خودمختاری و تجزیه طلبی برافراشتند، باید از زاویه ای دیگر به تماشا نشست. واقعیت آن است که سالهای بعد از جنگ جهانی اول نشان داد که تنها گروه کوچکی از روشنفکران و آگاهان سیاسی آذربایجان خواهان جدایی این خطه از ایران بودند، که عمده ترین حرکت در این زمینه نیز در حرکت خود مختاری خواهانه خیابانی و طرفدارانش تبلور یافت و آن هم بیشتر متأثر از موج اصلاح طلبی ای بود که در بین اصلاح طلبان و روشنفکران ایرانی در آن زمان - و سالهای قبلش - رواج پیدا کرده بود؛ هر چند در همین مقوله اصلاح طلبی و اتخاذ راهکارهای مناسب نیز بین این اصلاح طلبان اختلاف نظر وجود داشت. موضوع عمده ای که همواره اصلاح طلبان ملی گرای ایران را از یکدیگر جدا

می ساخت، این بود که آیا اجرای اصلاحات سیاسی باید از پایتخت آغاز شود، یا این که ایالات و ولایات نیز می توانند آن را بیازمایند.

اگر خیابانی و همفکرانش، به جای اصلاح از مرکز، جبهه اصلاح از تبریز را گشودند، گروهی دیگر از اصلاح طلبان در آن روزگاران تصور می کردند هر تلاشی که از سهم پایتخت در امور، به طور مستقیم یا غیر مستقیم بکاهد، تمامیت کشور را به خطر می اندازد. به این ترتیب، مشاهده می شود که این دو دسته از اصلاح طلبان، بر سر این که اصلاحات را از کجا شروع کنند، یکپارچگی نداشتند؛ حتی موضع مستقل خیابانی و امتناعی که او از جلب پشتیبانی قدرتهای بیگانه داشت، اصلاح طلبان دسته دوم را آن گونه راضی نساخت که همگی زیر چتر او گرد آیند (۱/ص ۴۴۲).

شیخ محمد خیابانی در نبود رهنمودی از تهران، رهبری امور تبریز را به دست گرفت. خیابانی در واقع فردی میهن پرست و دموکراتی آگاه به شمار می رفت. مردی فرهیخته بود که به تاریخ و سنت ایرانی عشق می ورزید و در کارنامه اش حرکتی دال بر گرایشهای جدایی خواهی به چشم نمی خورد؛ هر چند عاقبت وی نیز به همان سرنوشتی دچار شد که میرزا کوچک خان جنگلی را در گیلان به کام مرگ فرستاد. هیچ دلیلی در دست نداریم که خیابانی را آلت دست خارجیان بدانیم. او در سال ۱۲۹۸/۱۹۱۹ با انضمام آذربایجان به ترکیه مخالفت ورزید و طی اعلامیه شدیداللحنی تمامی خارجیان (ترکها، روسها و انگلیسیها) را محکوم نمود. او حتی مجذوب تبلیغات بلشویکها در عقد اتحاد با جنبش جنگل نشد و برعکس طی اعلامیه ای میرزا کوچک خان را به دلیل اتحادش با بلشویکها محکوم کرد، اما در زمینه جدا کردن آذربایجان از ایران مباحث بسیاری برانگیخت و با تغییر نام آذربایجان به آزادستان

پابرجایی برای خود دست و پا کند. و به همین دلیل و مهمتر از آن به خاطر برخوردهای غیر منطقی از سوی سردمدارانش با روشنفکران و مردم عادی آذربایجان، چه در زمان خیابانی و چه در هیچ دوره ای نتوانسته است محبوبیت و پایگاهی در بین ایرانیان ترک زبان به دست آورد. البته، بهتر است در اینجا شمه کوتاهی از نحوه ورود پان ترکیست ها به جریانهای سیاسی منطقه ای به دست دهیم:

شعله ور شدن جنگ جهانی اول و درگیری عثمانی با روسیه، راه را برای رونق پان ترکیسم آماده کرد. برای پان ترکیست ها، روسها نه تنها کافر بودند، بلکه متجاوزانی به حساب می آمدند که سرزمینهای جنوبی قفقاز - که به عنوان قسمتی از سرزمین اسلامی ترکی به شمار می رفت - را، به تصرف در آورده اند. بنابراین، جنگ با روسیه می توانست بر اساس همه شرایط، جهاد تلقی گردد (۷/ص ۶۸).

انقلاب ۱۹۱۷ م. و اضمحلال امپراتوری روسیه، بسیاری از پان ترکیست ها را متقاعد ساخت که زمان آزادسازی سرزمین پدری و متحد کردن ملت ترک فرا رسیده است. هر چند که این خوش باوری مدتی طولانی دوام نیاورد و بلشویک ها بعداً نشان دادند که نسبت به هر دگرگونی در سرزمینهای امپراتوری، تساهل نخواهند ورزید؛ با این حال، برای چند سال هواخواهان معتقد به پان ترکیسم، کم و بیش و به هر وسیله ممکن، برای تحقق آرزوی دیرینه خود اقداماتی را انجام دادند.

برخلاف انتظار پان ترکیست ها، دستاوردهایشان در خلال و بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در آذربایجان، چندان چشمگیر نبود. این ایالت اگر چه سالها تقریباً در اشغال قوای عثمانی به سر برده بود، اما کوششهای پان ترکیست ها برای جلب علقه و حمایت

شاید پا را از میرزا کوچک خان و کلنل محمد تقی خان پسیمان بسی فراتر نهاد. او رهبری بود که مردم تبریز دوستش می داشتند، اما وقتی از همکاری و مذاکره با تهران - حتی با روی کار آمدن مشیر الدوله بعد از سقوط کابینه وثوق الدوله - خودداری ورزید، از محبوبیت او کاسته شد و حمایت مردم آذربایجان را تا حد زیادی از دست داد و به همان آسانی که بر سر کار آمده بود، به همان آسانی نیز شکست خورد و برکنار گردید (۲۹/ص ۱۳۷).

مفاد برخی از اسناد، تقریباً همه نظریه های تجزیه طلبانه از سوی خیابانی را ابطال می کنند و نشان می دهد که قیام خیابانی حرکتی برای تأسیس حکومت خود مختاری در چارچوب دولت ایران، ریشه کنی هرج و مرج و نابسامانی در آذربایجان و نوسازی در عرصه های آموزش و پرورش و مدیریت این ایالت بوده است. این اسناد همچنین نشان می دهد که شیخ و افرادش نه تنها هوادار پان ترکیست ها و بلشویک ها نبوده اند، بلکه با پان ترکیست ها بشدت عناد داشته و بلشویک های تبریز را متمرّد اعلام کرده و به روی آنها اسلحه کشیده اند. اسناد مزبور عبارتند از: دست نوشته سال ۱۳۰۲ ش/ ۱۹۲۳ درباره ولایات شمال غربی ایران، گزارشهای جاسوسان عثمانی و بلشویک - ها از ایران در مورد خیابانی و نهضت، گزارشهای کنسول انگلیس در تبریز، خاطرات انتشار یافته ابوالقاسم کحال زاده و همچنین یادداشتهای مخبرالسلطنه.

اصولاً پان ترکیسم به خاطر ماهیت کاذب و استعمارگرایانه و حتی مستبدانه رهبرانش بر اساس ادعاهای واهی و غیرواقعی، نه تنها در بین ایرانیان ترک زبان، بلکه حتی در بین کشورهای ترک نشین آسیای میانه نیز هیچ گاه نتوانسته طرفدار جدی و

آذربایجانها تماماً به شکست انجامیده بود. روزنامه‌های پان ترکیستی مانند (آذربادگان) که به زبان ترکی چاپ می‌شد، به تسهیل روابط عثمانی‌ها و آذربایجانها موفق نشد. از این بدتر، عثمانیها هرگز پشتیبانی احزاب سیاسی محلی را به دست نیاوردند. مخصوصاً روابط آنان با دموکرات‌ها تیره بود و با حضور دراز مدت قوای عثمانی در ایران، روابط با دموکرات‌ها پیوسته بدتر می‌شد؛ حتی در یک مورد، عثمانیها، خیابانی و نوبری، رهبران محبوب دموکراتها را دستگیر کرده، در خاک عثمانی به تبعید فرستادند. هر چند که آنان بعداً کوشیدند تا عمل خود را با متهم کردن خیابانی به همکاری با ارامنه علیه نیروهای اسلام توجیه کنند، اما با این همه سعی آنان در این زمینه، به افزایش جدی احساسات ضد عثمانی بین دموکراتها- که در آن هنگام در شرف به دست گرفتن اداره امور آذربایجان بودند- منجر گردید.

بنابراین، در مجموع می‌توان گفت عثمانیها با اعمال این گونه حرکات از یک طرف و سردادن شعارها و ادعاهای افراطی توسط روشنفکران پان ترکیست از طرف دیگر، نه تنها در آذربایجان، بلکه در سراسر ایران عکس‌العمل‌هایی را برانگیختند و ناسیونالیست‌های ایرانی را در مقاطعی به پاسخ‌گویی وا داشتند.

بیست و پنج سال بعد، پیشه‌وری که کمونیستی انقلابی بود، نهضت منطقه‌ای دیگری در آذربایجان را پایه نهاد. او به مثابه یک مارکسیست - لنینیست و کسی که سالها در نهضت انقلابی کمونیستی فعالیت کرده و درسها آموخته بود، آذربایجانیان ایران را، نه تنها ملتی جدا از ملت ایران به شمار می‌آورد، بلکه به پیروی از مسأله حق ملل در خود مختاری - که شعار اولیه و کاذب سردمداران بولشویسم بود - بر حق جدایی آنها

و تشکیل دولتی مستقل تأکید می‌ورزید. اندیشه خود مختاری نزد پیشه‌وری بمراتب فراتر از اندیشه یک خود مختاری در چارچوب مرزهای یک کشور و شرکت پررنگ تر در قانون گذاری و دخالت بیشتر در امر اداره منطقه بود. در دیدگاه پیشه‌وری، اتحاد شوروی مانند دیگر قدرتهای بزرگ جهان، یعنی بریتانیا و ایالات متحد آمریکا نبود. او اتحاد شوروی را با آن دیده بدبینی که در میان ایرانیان نسبت به مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران معمول بود، نمی‌نگریست. او ساده لوحانه و ساده پندارانه از انگیزه‌های متعدد رهبران حکومت شوروی در جداسازی آذربایجان از ایران بی‌خبر بود، در حالی که انگیزه شوروی هر چه بود، این کشور روی طرح جدا کردن آذربایجان از خاک ایران بدقت کار کرده بود. ابتدا در سال ۱۹۴۴م. جعفر پیشه‌وری برای رهبری یک دولت دست نشانده در آذربایجان، طی بیانیه‌ای تشکیل حزب دموکرات آذربایجان را اعلام نمود (۱۳/صص ۲۰، ۶۳-۶۱)؛ در حالی که همه می‌دانستند که این نام تازه‌ای برای شاخه آذربایجان حزب توده است، زیرا رابطه کار توده‌ای‌ها با دموکرات‌ها بسیار نزدیک و صمیمانه بود. اما در این اثنا ناگهان پیشه‌وری به این فکر افتاد که آذربایجان سرنوشتی جدای از ایران دارد. او در بیانیه خود بر زبان واحد مردم آذربایجان تأکید کرد و با تلاش بسیار کوشید برای مردم آذربایجان وجوه منحصر به فرد و یگانه فرهنگی و تاریخی پیدا کند.

پشتیبانی شوروی از خواسته دموکرات‌های آذربایجان برای خود مختاری، سرانجام، بر خلاف انتظاری که پیشه‌وری داشت، نتایج نامساعدی به بار آورد. وجود جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان - که دارای نامی مشابه با آذربایجان ایران بود- بسیاری از ایرانیان را نگران ساخت که در پشت سر سیاست

ساکنان منطقه ورود آنان را گرامی داشتند. آیا مجموعه اصلاحاتی که خیابانی برای اجابت در خواست مردم ارائه کرده بود، کافی نبود؟ برعکس، با توجه به شرایط اجتماعی - اقتصادی در آذربایجان در آغاز قرن بیستم، برنامه‌های طرح شده به وسیله خیابانی برای ناظری که واقع بینانه به آن دوران بنگرد، خیلی هم پیشرفته بود. نظر به اینکه هنگام مبارزه نهایی دولت مرکزی با قیام خیابانی، نیروی ایالتی و نیروی مرکزی اندکی به میدان آمدند و با توجه به این واقعیت که برنامه‌های اصلاحی خیابانی از محبوبیت زیادی در بین مردم آذربایجان بر خوردار بود، باید دلایل دیگری برای شکست سهل و ساده نهضت او پیدا کرد.

هر دو حرکت خود مختاری آذربایجان - چه در دوره خیابانی و چه در زمان پیشه‌وری - باید برای سیاست‌سازان آمریکایی و روسی در زمینه تأثیر اصلاحات و بهبود بخشیدن به وضع مالی مردم، درس خوبی بوده باشد. تبریز نشان داده است که انسان ایرانی هنوز آنقدر در بند مادیات مقید نشده است که صرف چنین برنامه‌های اصلاحی بتواند او را بفریبد و جذب کند. از نظر ایرانیان ناسیونالیست مقیم آذربایجان، حکومت پیشه‌وری تحقیری ملی بود و سنگفرش شدن خیابانها، احداث بیمارستانها و مدرسه‌ها هم تغییر چندانی در این وضعیت نمی‌داد. جالب آنکه شکست پیشه‌وری در جلب حمایت مردم، در تصمیم شوروی‌ها به عقب‌نشینی از آذربایجان و تخلیه ایران مؤثر بوده است.

البته، باید متذکر شد ناکامی پیشه‌وری تنها یکی از عوامل این تصمیم شوروی بود و عوامل دیگری از جمله عوامل بین‌المللی در تصمیم شوروی‌ها تأثیر زیادی داشته است. در هر صورت، آنها پیشه‌وری را به حال خود رها کردند (۲۴/صص ۱۳۴-۱۳۵).

شوروی چیزی جز تمایل به ضمیمه ساختن آذربایجان ایران نیست. در نتیجه این بدگمانی نهانی، بسیاری از ایرانیانی که در امور سیاسی فعال بودند، در ابراز پشتیبانی بی‌قید و شرط خود از دموکرات‌های آذربایجانی برای به دست آوردن خود مختاری بیشتر این منطقه، اکراه می‌ورزیدند. در ذهن اینان، در خواست پیشه‌وری برای خود مختاری منطقه‌ای با سناریوی وحشتناک جدایی آذربایجان از ایران همزاد بود. از این گذشته، دموکرات‌های آذربایجانی در بیشتر موارد، با به کار گرفتن واژگان غیر صریح درباره خود مختاری و موضوعهای قومی دیگر، به سر درگمی و ابهامی که پیرامون سیاستهای خود در ذهن مردم داشتند، می‌افزودند (۲۴/صص ۱۳۵).

به همین طریق در سرزمین آذربایجان، روش دموکراتها در طرفداری از شوروی‌ها، اندک اندک به جدایی آذربایجانی‌ها از حکومت خود مختار منجر شد. در این جا نیز شیخ جدایی از ایران و الحاق به شوروی با پیش‌بینی اینکه در آتیه با گسستن همه روابط با ایران، زیانهای هویتی، فرهنگی و اقتصادی غیرقابل جبرانی به آذربایجان وارد خواهد شد، نگرانی عمیقی را به وجود آورد. بنابراین، با وجود همه اصلاحات آموزشی، انتخاباتی و بویژه اصلاحات گسترده ارضی چشمگیری که حکومت خود مختار به عمل آورد، سیاستمداران این حکومت موفق نشدند و نتوانستند حمایت مردمی را به هنگام سقوط حکومت خود در اثر حمله نظامی تهران، جلب کنند.

اگر از شکست نهضت خیابانی باید درسی آموخته می‌شد، درس تلخ از دست دادن تدریجی حمایت مردم آذربایجان بود. هنگامی که حکومت مرکزی برای مقابله با نهضت خیابانی به آذربایجان نیرو فرستاد، به طور غیر منتظره، مقاومتی جدی به عمل نیامد، و بسیاری از

در هر صورت، برای تحلیلگری که مسأله جدایی آذربایجان را بررسی می‌کند، این نکته حایز اهمیت است که با عقب نشینی ارتش سرخ از آذربایجان و باز شدن راه ارتش ایران به خطه آذربایجان، پیشه‌وری روی حمایت چه کسانی یا چه طبقاتی می‌توانست حساب کند؟ شواهد در این مورد فراوان است. سایکس می‌نویسد: «من در نخستین اتومبیلی بودم که بعد از نبرد ارتش با دموکراتها، از میانه به سمت شمال حرکت می‌کرد و ۲۴ ساعت قبل از ارتش وارد تبریز شدم. من شور و شوقی را که در مردم تبریز دیدم، تنها در سال ۱۹۴۴م. در فرانسه به هنگام آزاد شدن کشور از سلطه نازی‌ها دیده بودم. غوغای توأم با خشونت و جنون عوام، به تمامی شهرها کشیده شد. به دنبال استقرار مجدد حکومت مرکزی، من در روستاهای آذربایجان با گسترده‌ترین هیجانها رو به رو بودم. به عقیده من، پایان یافتن حکومت دست‌نشانده شوروی موجب بزرگترین وجد و شعف در مردم شده بود (۲۰/ص ۱۵۲). مردم تبریز قبل از ورود ارتش، علیه دموکراتها قیام کردند و تمامی مقامهای فرقه دموکراتها را که دستگیر کرده بودند، اعدام کردند. در اشغال نظامی آذربایجان توسط ارتش ایران، روحیه ناسیونالیستی شدیدی در نزد افسران و سربازان ایرانی دیده می‌شد. تبلیغات فرماندهان نظامی در این زمینه، در حقیقت نشان دهنده بینش و روحیه ایرانیان نسبت به مسأله آذربایجان و جریان تجزیه طلبی در آن بوده است؛ به گونه‌ای که سپهد حاجی علی رزم آرا به افسران و افراد ارتش که به سوی آذربایجان پیشروی می‌کردند، گفت که آنان «جان ایران را به کشور باز می‌گردانیدند» (۱۳/ص ۲۳۷).

این سخن در واقع زبان حال مردم ایران در بازگشت آذربایجان به آغوش میهن بود. نویسندگان و

سخنرانان در ستایش از آذربایجان و محکوم کردن اقدام شیطانی جدایی این خطه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. با رسیدن خبر تسخیر تبریز به تهران، تظاهراتی بر پا شد که عبدالله مستوفی آنها را خود انگیزه می‌داند (۲۴/ص ۲۱۴).

بی‌شک، شوروی‌ها در دست کم گرفتن احساسات مردم در جدا کردن آذربایجان، مرتکب اشتباه بزرگی شدند. خط تبلیغاتی آنها نشان می‌دهد که حتی افراد علاقه‌مند به اصلاحات اجتماعی و ارضی هم، علاقه‌ای به تجزیه ایران و جدایی آذربایجان نداشته‌اند؛ ضمن آنکه باید گفت تأثیری که سخنان رهبران مذهبی در مخالفت با حرکات سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات آذربایجان در سطح جامعه بر جای می‌گذاشت، دقیقاً از اعتقادات و باورهای دینی مردم متأثر بود و علی‌رغم موفقیت‌های اولیه حزب دموکرات، رهبران این فرقه همیشه با نوعی مخالفت پنهان و سر بسته مردمی روبه‌رو بودند که ریشه اش را جز در اعتقادات مذهبی مردم، در جای دیگری نمی‌توان پیدا کرد.

از طرفی، دموکراتها بر خلاف انتظاری که از بسیج فرهنگی جدید خود داشتند، و روی زبان آذربایجانی به عنوان وسیله‌ای برای استحکام بخشیدن به هویت قومی جدید تأکید می‌ورزیدند، در این مورد نیز شکست خوردند و در به راه انداختن تمامی مردم در زیر پرچم حکومت خودشان توفیق نیافتند. علی‌رغم تلاش فراوان دموکراتها، اکثر مردم آذربایجان، به این عقیده رسیدند که باید پیوندهایشان با بقیه ایران برای همیشه برقرار بماند، زیرا ایالت آذربایجان، قرن‌ها جزو ایران و تحت حکومت ایران بوده، و در تمامی این دوران تاریخی، اکثر آنها خود را به عنوان ضامن تمامیت سیاسی ایران معرفی کرده بودند و حتی در دوران پنجاه ساله پیش از تشکیل حکومت خود مختار

وابستگی به قدرتهای خارجی را بر دوش کشیده، خواهان ایرانی مستقل و آزاد بر پایه ارزشهای دینی و اخلاقی گردیدند. در سالهای بلافاصله پس از انقلاب اسلامی نیز هیچ دلیلی بر پیدایی احساسات قومی، مگر در چند محفل روشنفکرانه، و بویژه در بین آذربایجانیان خارج از کشور، دیده نشده است که البته این موضوع، با توجه به سابقه وطن پرستی و ایران خواهی مردم و اکثریت اندیشمندان و روشنفکران آذربایجانی امری طبیعی تلقی می شود.

از این مسائل گذشته، وجود این همه آثار تاریخی و خرابه های آتشکده ها و کتیبه های مختلف که در سراسر آذربایجان دیده می شود، همه در حکم مشتی فولادین بر دهان دشمنانی است که بخواهند به غرض و سفسطه این سرزمین ایرانی را غیر ایرانی معرفی کنند و در صدد باشند که آن را از ایران جدا بدانند یا به عمد در جدا کردن آن کوشش بی فایده به خرج دهند.

آذربایجان از منظر هویت قومی و زبان شناسی

در رابطه با مسأله زبان، مردم آذربایجان در دوره حکومت پیشه وری کم کم دچار این بیم و هراس شدند که با ادامه وضعیتی که رهبران حزب دموکرات به وجود آورده اند، آنها ناچار خواهند شد در آینده به همسایگان قفقازی خود تکیه کنند و در نتیجه، تحت تسلط حکومت اتحاد شوروی قرار بگیرند، که این امر به هیچ وجه خوشایند آنها نبود. از طرفی، می دانیم که نهایت تأکید و تلاش فرقه دموکرات و رهبران آن برای آماده سازی روانی مردم آذربایجان جهت پذیرش فکر خود مختاری و در پایان تجزیه طلبی، تأکید بر مسأله قومیت این خطه بود و در این خصوص بیشتر بر مظاهر فرهنگی مردم آذربایجان، بویژه زبان ترکی آنها

آذربایجان، تعداد زیادی از افراد آذربایجانی، با شایستگی خود را به عالیترین درجات نظامی و اداری دستگاه دولت رسانیده بودند (۱۰/ص ۱۷۸؛ ۶/صص ۲۰۳-۲۰۴).

نکته جالب توجه در رفتارهای ناسیونالیستی و اعتقادات مذهبی مردم آذربایجان، این که این روحیه، در دوره نخست وزیری مصدق باز هم خود را آشکار می سازد. علی رغم آنکه بعد از اشغال آذربایجان بار دیگر ارتش و زمینداران بزرگ بر آذربایجان و نمایندگی آن در مجلس شورای ملی مسلط شدند و سیاست عمومی فساد، کاهلی و بی خبری تداوم پیدا کرد، وقتی در سال ۱۳۲۹ ش. / ۱۹۵۰ م. دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران شد، کل مجموعه پیچیده سیاسی آذربایجان دستخوش دگرگونی گردید. هیچ یک از ایالتهای ایران مانند آذربایجان، تمام و کمال به نهضت ملی مصدق نیوسستند. در سال ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. در مبارزه انتخاباتی که در تبریز صورت گرفت؛ حتی شهرهای کوچک آذربایجان به نهضت ملی و نمایندگی آن رأی دادند و جالبتر آنکه هر چند آزادی بیان در تبریز و آذربایجان در سالهای ۳۰-۱۳۲۹ ش. / ۵۱-۱۹۵۰ م. از زمان انجمن تبریز تا آن موقع بی سابقه بود، اما کمترین سخنی از تجزیه طلبی و جداسازی آذربایجان به میان نیامد (۱۷/ص ۳۴۸).

در حالی که خیابانی و پیشه وری، در به راه انداختن نهضت‌های خود، از ضعف و فتور متداول سیاسی موجود در آن زمان بهره بردند، در روزهای انقلاب اسلامی، که کشور فاقد حکومت مرکزی مقتدر و توانایی بود، نه تنها اثری از نیروهای گریز از مرکز که برای آذربایجان به هر شکلی در خواست شناسایی قومی کنند دیده نشد، بلکه اصولاً این مردم تبریز و آذربایجان بودند که پرچم مبارزه با استبداد داخلی و

تبلیغ می‌شد. آنها می‌دانستند «هویت قومی» می‌تواند بر پایه هر یک از مظاهر فرهنگی از قبیل مذهب، زبان، و... استوار باشد و برای این منظور به عامل زبان چنگ زده بودند تا خود را از دیگر گروه‌های ایرانی مشخص کنند. آنها امیدوار بودند که برای نیل به این مرحله، در داخل نظام سیاسی یا فراتر از آن، این هویت رسماً شناسایی گردد و سیلان و خلجان پنهانی این شناسایی، بزودی به صورت نوعی هشیاری نسبت به وحدت منافع گروهی آنها در آید، تا به نوبه خود به ارائه رشته ای از درخواست‌های سیاسی، از جمله پاره‌ای حقوق مربوط به این گروه، منجر گردد.

چون از نظر مذهبی، هیچ راه و روزنه‌ای برای تبلیغات تجزیه طلبانه وجود نداشت (مردم آذربایجان، شیعه هستند؛ یعنی دین اکثر مردم ایران را دارند و از طرفی، با مردم فارسی زبان و شیعه ایران دارای فرهنگ، سنت و تاریخ مشترک هستند) بنابراین تکیه تبلیغات «هویت قومی» مردم آذربایجان، بر پایه زبان ترکی مردم این منطقه گذاشته شد.

در مورد زبان ترکی که در آن زمان و هم اینک زبان محاوره ای مردم آذربایجان را تشکیل می‌دهد، ذکر پاره ای از توضیحات ضروری به نظر می‌رسد: اول آنکه باید گفت، این زبان به هیچ وجه زبان اولیه مردم این خطه نبوده، بلکه زبانی اکتسابی است که بنا به علل مختلف تاریخی در این خطه در میان ساکنان آن رایج شده است؛ ثانیاً شواهد و قرائن مستند بسیاری وجود دارد که اثبات می‌کند زبان غالب مردم این منطقه حداقل تا قرن پانزدهم میلادی، زبان آذری (بخشی از زبان فارسی) بوده است.

استخری، جهانگرد اوایل قرن دهم میلادی به زبان اهالی آذربایجان به عنوان زبانهای فارسی و عربی اشاره می‌کند، اما می‌افزاید: «مردمان ساکن نواحی برذعه، به

ارانی سخن می‌گویند» (۸/صص ۱۹۱-۱۹۲). مسعودی، مورخ معروف - که او هم در قرن دهم میلادی می‌زیسته - زبان مردم آذربایجان را «آذری» به عنوان بخشی از خانواده فارسی زبان به شمار می‌آورد (۲۵/صص ۷۷-۷۸).

قطعاً تا اواخر قرن سیزدهم میلادی؛ یعنی شش قرن پس از گشایش آذربایجان به دست اعراب مسلمان، هنوز در آذربایجان زبان آذری رایج بوده و این موضوع را یاقوت حموی نیز تأیید کرده است (۱۶/ص ۱۷۳)؛ حتی این امر تا زمان شیخ صفی الدین اردبیلی، نیای بنیانگذاران حکومت صفویه در ایران و تعدادی از فرزندان او نیز استمرار داشته و اشعاری از شیخ صفی الدین در دست است که همه آنها به زبان «آذری» سروده شده است (۳۰/ص ۱۹۸).

زبان شعر و ادب در آذربایجان همیشه فارسی دری؛ همان زبان رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و زبان تکلم مردم فارسی آذری؛ لهجه‌ای قریب به لهجه تاتی و شبیه به گیلکی بوده و سخن سرایان بزرگ آذربایجان، مثل قطران و شیخ محمود شبستری و خواجه همادالدین و شیخ صفی الدین اردبیلی و سید قاسم انوار همه به زبان شیرین دری شعر گفته‌اند و با اینکه در بعضی از گفته‌های بعضی از ایشان مثل خواجه همادالدین (ف. ۷۱۰ ه.ق) و شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی (ف. ۷۳۵ ه.ق) ایباتی به زبان فارسی آذری دیده می‌شود، در هیچ یک از آنها نه اینکه یک بیت بلکه یک کلمه ترکی هم نیست و این خود بهترین گواه است که مردم با ذوق آذربایجان به هیچ وجه به ترکی اعتنایی نداشته‌اند؛ یعنی به فارسی دری شعر می‌گفته‌اند و اگر هم میان خود تکلم می‌کرده‌اند به فارسی آذری بوده است. در هر صورت، آنچه مسلم است بنا به ادعای سید احمد کسروی، زبان بومی

جنگ با دشمنان یاری کردند. صورت گرفت. با تمام این احوال، نباید تصور کرد که این عمل شاه اسماعیل و تعقیب جانشینان او از آن روش، پای زبان فارسی آذری را یکسره از آذربایجان برید. شواهدی در دست است که زبان آذری همچنان تا عهد شاه عباس اول در میان عامه و اهالی آذربایجان معمول بوده، و حتی مردم تبریز در اوایل عهد شاه عباس - چه علما و چه قاضیان، چه عوام و اجلاف و بازاری، چه افراد خانواده‌ها - به همین زبان تکلم می کرده اند. در تأیید این موضوع رساله ای به تألیف شاعری به نام روحی انارجانی وجود دارد که به تاریخ شوال ۱۰۳۷ هـ ق/ ۱۶۲۷ میلادی استنساخ شده است. این شاعر از مردم قریه انارجان از قرای نزدیک به کوه سهند و از معاصران سلطان محمد خدابنده (۹۹۶ - ۹۸۵ هـ ق/ ۱۵۸۷ - ۱۵۷۶ میلادی) پدر شاه عباس اول بوده است.

خاتمه رساله روحی، شامل چهارده فصل کوتاه (هر کدام هفت، هشت الی چهارده پانزده سطر) و شامل: « بیان اصلاحات و عبارات جماعت انانث و اعیان و اجلاف تبریز » است و تمام آنها به لهجه خاص آذری است و حتی یک جمله یا یک کلمه ترکی هم در سراسر آنها دیده نمی شود.

فصولی که روحی انارجانی در رساله خود می آورد و بصراحت آنها را «اصطلاحات و عبارات انانث و اعیان و اجلاف تبریز» می نامد، دلیلی بسیار قوی و شاهدهی صادق است بر اینکه هنگام تألیف این رساله؛ یعنی در حدود سال هزار هجری، در شهر تبریز، مرکز آذربایجان و پایتخت شاه اسماعیل، مؤسس سلسله صفویه، هنوز مردم عموماً به زبان آذری تکلم می کرده اند و در صورتی که وضع پایتخت آذربایجان یعنی مرکز اجتماع ترکمانان مهاجر ارمنستان و الجزیره و

مردم آذربایجان دست کم تا اواخر عهد مغول (اواسط قرن هشتم هجری) همچنان آذری بوده و بعد از آن؛ یعنی طی یکصد و پنجاه سال که بین انقراض سلطنت مغول و تأسیس سلسله صفویه فاصله است، زبان آذری به عقیده ایشان بتدریج برافتاده و ترکی جای آن را گرفته است (ص ۲۱/ ۲۳)؛ حتی تا حدود سال ۷۸۰ هـ ق. که سلسله ترکمانان قراقویونلو در آذربایجان مستقر گردید، با وجود استیلائی طوایف مختلفه ترک و مغول بر ایران (ترکمانان غز و سلاجقه و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و تیموریان)، زبان ترکی و مغولی به هیچ وجه در ایران شایع نگردید؛ یعنی پس از برافتادن این سلسله‌ها غیر از ایلات معدودی که لهجه‌هایی از ترکی و مغولی داشتند و فقط ما بین خود به آنها تکلم می کردند، آثار زبانهای ترکی و مغولی از بلاد عمده و از میان ایرانیان بکلی برافتاد و در میان عامه نشانی نیز از آن برجای نماند و اگر تنها اثری از آنها مشهود باشد، در کتب تواریخی است که در همان دوره‌ها نوشته شده (مانند جامع التواریخ رشیدی و تاریخ وصاف و ظفرنامه ها و غیره).

در واقع، زبان ترکی در نتیجه کوچ بزرگ ترکه‌ها به آسیای صغیر، در قرن یازدهم میلادی وارد منطقه آذربایجان می شود و سپس در پی ورود سلجوقیان و سپس تهاجم مغولان و بعداً در دوره چیرگی اخلاف تیموریان و قدرت گرفتن قراقویونلوها و آق قویونلوهای ترکمان، ابتدا در کنار زبان آذری رواج پیدا می کند و کم کم توسعه یافته، در آغاز قرن شانزدهم میلادی به زبان غالب مردم آذربایجان تبدیل می شود (ص ۲۱/ ۲۵).

روند ترک زبان شدن مردم آذربایجان، بیشتر توسط شاه اسماعیل صفوی و به خاطر حمایت از ترکمانان شیعه مذهب - که وی را در راه رسیدن به سلطنت و

سوریه و اردوگاه عمده صفویه در آن ایام چنین بوده است، وضع آبادیهای دوردست و دهات که از رفت و آمد و سکونت ایشان مصون مانده، به خودی خود مشخص می شود و مسلم است که زبان ترکی در آن قسمت‌ها رواج بسیار کمتری داشته است (۲۱/ص ۲۷).

در هر صورت، آخرین نمونه های مکتوبی که از نظم و نثر آذری در دست است، همانهاست که ابن بزاز در صفوة الصفا و شیخ حسین زاهدی در سلسله-النسب صفویه، از شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵ هـ ق) و پسرش شیخ صدرالدین موسی (۷۰۴ - ۷۹۴ هـ ق) و معاصران ایشان نقل کرده اند، و چون از این ایام که مقارن اواسط قرن هشتم هجری است، بگذریم، دیگر تا زمان نگارش رساله روحی انارجانی، آثار مکتوبی از زبان آذری دیده نشده و به همین جهت حدس جماعتی این بوده است که زبان از همین اوقات در آذربایجان رو به زوال گذاشته و ترکی بتدریج جای آن را گرفته است. جالب آنکه علی رغم گذشت صدها سال از غلبه زبان ترکی در آذربایجان، بیش از ۹۰ درصد مکانهای این استان دارای اسامی اصیل زبانهای ایرانی (پارتی، پهلوی، آذری و فارسی) هستند که خود این نکته نیز مؤید فارسی زبان بودن اهالی آذربایجان در زمانهای گذشته بوده است.

در حفظ آثار اتحاد زبانی و لغوی، اعلام جغرافیایی یک سرزمین؛ یعنی اسامی بلاد و جبال و انهار و دره-های آن بیشتر اهمیت دارد تا ساکنان آن سرزمین؛ چه انسان سهولت ممکن است تحت تأثیر عامل تفنن یا مقتضیات تاریخی یا مهاجرت تغییر زبان دهد، در صورتی که وضع اعلام جغرافیایی چنین نیست، بلکه در حفظ آثار مذکور حال تصلب و ثباتی در آنها مشاهده می شود که در هیچ یک از عوامل دیگر به نظر نرسیده است. امروزه از روی همین اصول است که

فضلا به کشف بسیاری از حقایق تاریخی و وقایعی که در باب آنها اسناد کتبی در دست نیست، مثل کشف ساکنان اولیه فلان نقطه و خط سیر فلان تمدن از محلی به محلی دیگر موفق شده اند.

در اسامی نواحی و بلاد و کوهها و انهار آذربایجان - جز معدودی که طی قرون اخیر تغییر نام یافته است - کمتر جای نامی است که دارای منشأ و اصلی ترکی باشد.

اگر شما معجم البلدان یاقوت را که در اوایل قرن سیزدهم میلادی؛ در حین استیلای مغول تألیف شده است، مطالعه کنید و اعلام جغرافیایی آذربایجان و آران را تا ماوراء رودخانه کورا و دربند یکی یکی از نظر بگذرانید، بندرت به یک نام ترکی برخورد خواهید خورد. با مطالعه کتاب **بستان السیاحه** حاج زین العابدین شروانی که در ۱۲۴۷ هـ ق/ ۱۸۳۰ میلادی؛ یعنی سه سال قبل از مرگ فتحعلی شاه به انجام رسیده است، نیز به این نکته پی خواهید برد (۱۶/اکثر صفحات کتاب).

آذربایجان از منظر فرهنگی و اجتماعی (مقابله با جدایی طلبی)

با وجود همه این شواهد و دلایل مستند و محکم، متأسفانه از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، و قبل از آن از زمان تشکیل جمهوری جدید آذربایجان، تعداد بسیار محدودی از محافل روشنفکرانه به همراه بعضی از گروههای سیاسی در باکو، در پی راه اندازی شعار «آذربایجان بزرگتر» برآمدند و برای نیل به این مقصود، بار دیگر این صدا برخاست که آذربایجان از ایران جدا و با جمهوری آذربایجان متحد شود. در جمهوری آذربایجان، ناسیونالیسم ترکی، گرایشهای پان ترکیستی هم نشان می دهد. تمایلات پان ترکیستی در جمهوری

۱۳۲۴-۲۵، بعدها ناگفته‌های بسیاری درباره گرایشهای ناسیونالیستی دولتمردان باکو بیان نموده‌اند؛ از آن جمله احسان طبری، توده‌ای قدیمی، می‌نویسد:

در دوران باقروف... جریان قوی ملی‌گرایی در جهت جلب «آذربایجان جنوبی» به اتحاد شوروی قوت گرفت و با تعصبی زیاد از این مسأله صحبت می‌شد که در اوایل سده ۱۹ میلادی «مملکت آذربایجان» واحد به دو بخش تقسیم شده و بخش «آذربایجان جنوبی» کماکان در دست شاهها و فئودالها باقی مانده و بخش شمالی «آزاد شده» و این دو بخش طی دوران اخیر از یکدیگر دور گشته‌اند و اکنون باید این بی‌عدالتی تاریخ را جبران کرد (۷/ص ۱۳۲).

با چنین دیدگاهی باقروف به تقویت فرقه دموکرات آذربایجان ایران پرداخت و به تشکیل حکومت «ملی» آذربایجان در ایران کمک نمود. گرچه باقروف با رسوایی از میان رفت، اما جانشینان او که به قول طبری در محیط «باقروفي» تربیت یافته بودند، سیاست ملی‌گرایانه او را همچنان ادامه دادند. طبری می‌نویسد: «پس از باقروف، همین روحیه ملی‌گرایی و همان محافل شناخته شده معتقد به آن باقی بودند... چون موضع ضعیفی در برابر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی داشتند، از راه تلقین و تحریک و با مراعات احتیاط کامل عمل می‌کردند. در آذربایجان شوروی ایدئولوژی مسلط، ایدئولوژی ملی‌گرایی بود، نه کمونیسم. وحدت دو آذربایجان شعار مطلوب ملی‌گرایان بود. جانشینان باقروف سیاست او در مورد ترک سازی جمهوری آذربایجان را نیز ادامه دادند (۱۸/ص ۲۹۲).

چنانکه گفته شد، پس از باقروف نیز رهبران آذربایجان شوروی موضوع وحدت دو آذربایجان را

آذربایجان ریشه در دهه‌های گذشته دارد. باید در نظر داشت که شوروی شدن حکومت آذربایجان در دوره همکاری موقت ترکیه و روسیه بلشویکی و با توافق تاکتیکی آن دو صورت گرفت؛ و این خود می‌توانست در تداوم گرایش به ترکیه در آذربایجان شوروی مؤثر بوده باشد. از سالهای دهه ۱۹۳۰ در آذربایجان شوروی، ترک‌گرایان محیط مساعدتری یافتند. این سالها همزمان بود با استقرار دیکتاتوری استالینی در سراسر اتحاد شوروی و یکه تازی عنصر هزار چهره‌ای چون بریا در قفقاز. چنین اوضاع و احوالی، روی کار آمدن فرصت‌طلبها را در آذربایجان شوروی آسانتر می‌کرد. یار وفادار بریا در آذربایجان شوروی، میرجعفر باقروف بود که طی حکمفرمایی بیست ساله خود (۱۹۵۳-۱۹۳۳) نقشی اساسی در تقویت ملی‌گرایی در آن جمهوری ایفا نموده است. پس از مرگ استالین، جانشینان او بریا و باقروف را به اتهام خیانت و جاسوسی بازداشت و اعدام کردند. پرونده این دو هنوز کاملاً رو نشده و بخصوص مسأله «جاسوسی» همچنان در ابهام باقی مانده است (۷/ص ۱۳۰). ظاهراً بریا و باقروف هدفهای خاصی برای خود در قفقاز و مناطق مجاور آن داشته‌اند. ایرج اسکندری، دبیر اول اسبق حزب توده، درباره محاکمه باقروف و بریا در خاطراتش می‌گوید: «او (باقروف) با بریا خیلی نزدیک بوده و هر دو متهم بودند که سیاست معینی؛ یعنی سیاست ناسیونالیستی را اجرا می‌کردند. بریا سیاست ناسیونالیسم گرجی و باقروف سیاست ناسیونالیسم آذربایجانی را جدا از سیاست و تصمیمات کمیته مرکزی حزب اعمال می‌کردند» (۹/ص ۲۲۸).

باقروف نقشه‌هایی نیز برای الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی در سر داشت. آگاهان به جریانهای پشت پرده وقایع آذربایجان ایران در سالهای

همچنان مد نظر داشته‌اند. برای نمونه معروف، می‌توان از حیدرعلی اف، مرد شماره یک آذربایجان در عصر برژنف و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی نام برد. وی در تابستان ۱۹۸۱ در برابر گروهی از دیپلماتهای خارجی، ضمن اظهار دلسوزی برای آذربایجان ایران، از آرزومندی مردم آذربایجان شوروی برای وحدت دو آذربایجان سخن می‌راند (۳/صص ۵-۶؛ ۹/ص ۲۲۸).

توضیح اینکه پس از تأسیس جمهوری آذربایجان شوروی، تا نزدیک دو دهه، سخن از ملیتی به نام «آذربایجانی» در آن جمهوری نبود و ملت ترک زبان آن همان، «ترک» نامیده می‌شدند. ظاهراً از اواخر سالهای دهه ۱۹۳۰ نام «آذربایجانی» به جای «ترک» معمول گشته است. در اینجا شایسته یادآوری است که برای نخستین بار نه استالین، بلکه این رسول زاده معمار، ناسیونالیسم آذربایجانی بود که پیش از دوره شوروی، نام ملت «آذربایجانی» به مفهوم سیاسی را به میان آورد. ضمناً باید گفت که به کارگیری واژه «آذربایجانی» به جای «ترک» در دوره باقروف می‌توانست مطابق خواست ملی گرایان ترک جمهوری آذربایجان هم صورت گرفته باشد؛ اصطلاح جدید «آذربایجانی» هنوز مفهوم کاملاً روشنی نداشت و با توسل به آن می‌شد در سرشماری‌ها، اقوام کوچک غیر ترک ساکن آن جمهوری را هم «آذربایجانی» قلمداد نمود و زمینه را برای مستحیل کردن آنان در ملت «آذربایجانی» فراهم ساخت (چنانکه می‌دانیم، این سیاست در مورد اقوام طالش و کرد و تات جمهوری آذربایجان اعمال شده است).

در زمان حکومت ایلچی بیگ در جمهوری آذربایجان، ترکیه و اسرائیل به همکاری نظامی با جمهوری آذربایجان پرداختند. شبه نظامیان آذربایجان

در ترکیه دوره آموزشهای رزمی همراه با آموزش تئوریک پان ترکیستی می‌دیدند. ظاهراً ترکیه با جنگ‌افزارهای غربی مشغول ایجاد «ارتش ملی» برای جمهوری آذربایجان بود. افراد این ارتش از وابستگان جبهه خلقی دستچین می‌شدند. مفسر روزنامه سلام در این باره نوشت: «یک ارتش ملی به سبک غرب در آذربایجان در حال شکل‌گیری است که در نهایت به صورت یک ابزار نظامی پان ترکیسم ترکیه‌ای و یک متحد نظامی برای غرب عمل خواهد کرد» (۳۱/ارتش ملی).

ایلچی بیگ در راه رسیدن به آرمان ملی خود؛ یعنی اتحاد «آذربایجان بزرگ»، امیدواری زیادی به غرب داشت. وی در سال ۱۹۹۱ پیش‌بینی کرده بود که «غرب به زودی ایران را مجبور به انجام تغییرات دموکراتیک خواهد ساخت. . . دموکراسی، امپراتوری ایران را محو خواهد کرد. این وضعیت یک چشم‌انداز واقعی را جهت استقلال و اتحاد آذربایجان می‌گشاید» (۱۰/ص ۲۵۱).

ایلچی بیگ چنین آینده‌ای را چندان دور نمی‌دید. وی طی مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۷/۱۰/۱۹۹۱ (۷/۲۵/۱۳۷۰) اعلام داشت که به هر صورت تا دو یا سه سال آینده پرچم ملی آذربایجان؛ یعنی پرچم سه رنگ آبی - قرمز - سبز، در آذربایجان واحد به اهتزاز درخواهد آمد (۱۰/ص ۱۵۵).

ایجاد «آذربایجان بزرگ» به معنی الحاق بخش بزرگی از ایران و قطعات کوچکتری از جمهوری‌های قفقاز به جمهوری آذربایجان است. ایلچی بیگ در سال ۱۹۹۱ از خلق ۳۵ میلیونی یا ۴۰ میلیونی آذربایجان سخن می‌گفت که به حساب خودش سی میلیون نفر آن در ایران بود (۱۰/ص ۲۵۱).

بدین ترتیب، ترک‌گرایان آن سوی ارس در راه

۱۴-۱۶).

اینکه پس از دوره کوتاهی که از انقلاب روسیه گذشت، ماهیت مجموع آن احوال به کلی دگرگون گشت و رشته ارتباط ایرانیان و باکوئی ها از هم گسیخت و حزب کمونیست جمهوری آذربایجان عامل توطئه‌های سیاسی علیه ایران گردید، معلول شرایط سیاسی خاصی بود که رهبران حزب کمونیست شوروی عامل آن بودند و با دوره تاریخی طویلی که هر دو ملت در آغوش یک وطن مشترک در کنار هم بودند، هیچ ارتباطی نداشت. باری در تناسب چنان روابط تاریخی، شگفت نیست که امروزه هم مردم آن جمهوری از صمیم قلب در پی ملحق شدن به وطن راستین خود هستند و توجهی به اقدامات چندین نفر انگشت شمار از رهبران حزبی خود ندارند؛ رهبرانی که برای مقابله با تمایلات ایران خواهانه ترک زبانان جمهوری آذربایجان، ضمن ترویج ناسیونالیسم ترکی در میان آذربایجانیان، مشغول تاریخ‌نویسی جدیدی برای آذربایجان شده اند. به نظر ایلچی بیگ «آذربایجان بزرگ»، قرن‌ها موجودیت داشته است و از این لحاظ باید تاریخ آذربایجان را با دیدی تازه دو باره نوشت. برای مثال، وی از مورخان آذربایجان تقاضا می‌کند که دولت ایلخانان مغول را به چشم یک دولت خودی بنگرند، چرا که دولت ایلخانی یک «دولت آذربایجانی» و یک «امپراتوری قدرتمند آذربایجانی» بوده است (۱۰/ص ۶۲).

به هر حال، تبلیغ این ناسیونالیسم آذری - ترکی ظاهراً نتوانسته است خواست ترک گرایان را برآورده سازد. نصیب‌زاده، سفیر سابق جمهوری آذربایجان در تهران، که به گواهی ایلچی بیگ، خبره مسائل ایران در محافل ناسیونالیستی آن سوی ارس است (۱۰/ص ۶۲)، در مقاله‌ای در نشریه «مساوات» (ارگان حزب مساوات)

ایجاد «آذربایجان بزرگ» باید با حریفی چون ایران رویارو شوند که فرهنگ آن نه فقط در میان آذری‌های ایران، بلکه در ترک‌زبانان آن سوی ارس نیز ریشه‌های عمیق دارد. این ریشه‌ها آنقدر قوی و مستحکم هستند که نه تنها توده‌های وسیع مردم جمهوری آذربایجان را همیشه چشم انتظار بازگشت به آغوش مام میهن اسلامی خود نگه داشته، بلکه جالب است بدانید که نویسندگان، شاعران، و روشنفکران این جمهوری، حتی در زمانی که حزب کمونیست شوروی بر تار و پود آنها و مردم جمهوری آذربایجان سایه‌ای عمیق افکنده بود، بازهم در اشعار و نوشته‌های خود یاد ایران و مظاهر فرهنگی آن را انعکاس می‌دادند:

نویسندگان مسلمان آنجا چشم به ایران داشتند. دکتر نریمان سوسیالیست، نماینده «نادرشاه» می‌نوشت و رسول زاده سوسیال - دموکرات رساله سیاسی «سیاوش عصر ما»، عزیز حاجی بگلی، اپراهای «رستم و سهراب» و «لیلی و مجنون» و «شاه عباس و خورشید بانو» می‌ساخت، مسلم مقام‌یوف اپرای «شاه اسماعیل» می‌نوشت، میرزا علی اکبر صابر اشعار قهرمانی در نهضت مشروطیت ایران می‌سرود، در مکتب خانه‌های آنجا زبان فارسی می‌خواندند و شعر فارسی از بر می‌کردند. روزنامه‌های مترقی مسلمانان باکو به ایران می‌رسیدند و مشترکینی داشتند. روزنامه «ارشاد» بادکوبه ضمیمه فارسی داشت که به کوشش ادیب الممالک فراهانی انتشار می‌یافت. در صنف بازرگانان ایرانی ساکن بادکوبه، افرادی بودند دارای هوشیاری اجتماعی که به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیدند. بالاخره اینکه احساسات ملی ایرانیان قفقاز و بسیاری از روشنفکران باکوئی در حد بسیار بالایی وجود داشت و هردو ملت برای آزادی خویش علیه سلطه و استعمار روس در تکاپو بودند (۲/صص

پس از اعلام این که «تلاش برای اتحاد آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان ضرورت دارد و جمهوری آذربایجان مرکز آذربایجان بزرگ خواهد بود»، مشکل اصلی کار را در دو نکته خلاصه نموده است: یکی این که «اشتراکات گسترده فرهنگی، تاریخی، دینی و مذهبی موجود بین مردم ایران بزرگترین مانع بر سر راه تجزیه ایران است»، و دیگر این که «اتباع آذری تبار ایرانی، از ایده الحاق جمهوری آذربایجان به ایران حمایت می‌کنند» (۲۷/صص ۲۵-۲۶).

قبلاً از مقاومت مردم و رهبران مردمی آذربایجان، همچون خیابانی، در برابر طرح‌های پان ترکیستی ترکان عثمانی سخن گفتیم. حتی در جنبش سالهای ۱۳۲۴-۲۵ آذربایجان ایران - که احقاق حقوق ملی یکی از خواسته‌های اولیه آن بود - فعالان آن جنبش در قبال ندهای اغواکننده «ملی» باقروف‌ها، که هدفشان جدا کردن آذربایجان از ایران بود، ایستادگی نمودند. در آن سالها علاوه بر باقروف، محافل حاکمه ترکیه نیز، که بتازگی از جانب آمریکا پشت گرمی یافته بودند، سعی داشتند از مسأله آذربایجان در راه مقاصد پان ترکیستی خود بهره‌برداری نمایند، اما ادعاها و وعده‌های پان ترکیست‌های ترکیه ای یا باکویی آنقدر با منویات اقشار وطن پرست آذربایجانی در تضاد بود که حتی صدای پیشه‌وری را هم که ناخودآگاه در دام توطئه‌های استالینی و باقروفی گرفتار شده بود، در آورد. پیشه‌وری رئیس حکومت آذربایجان ایران، در مقاله‌ای در شماره ۱۳۲۵/۳/۹ روزنامه «آذربایجان» با افشای تحریکاتی که از داخل و خارج برای کارشکنی در مذاکرات تبریز (حکومت پیشه‌وری) با حکومت مرکزی تهران انجام می‌گرفت، چنین نوشت:

بخصوص رادیو ترکیه در میانه به هم زدن بیشترین حرارت را به خرج داده است. لحن این رادیو ما را جداً

به تفکر وامی‌دارد... ما در همان روزهای آغازین نهضت دموکراتیکمان نوشتیم که «افندی‌های عثمانلی آب دهانشان را بی خود قورت ندهند، از این نمذ برای آنها کلاهی درست نخواهد شد». آذربایجان هرچه خواسته باشد، آن را به شرط ماندن در داخل ایران می‌خواهد... با استحکام تفاهم ما با حکومت مرکزی مان، تشویش و اضطراب آنکارا شدت می‌یابد. بعضی مخبرین آمریکایی نیز از این امر زیاد راضی به نظر نمی‌آیند... ما در فکر جدا کردن خلق آذربایجان از ایران نیستیم. ترکها بدانند و صدای خائنه‌شان را بریده و ما را به حال خود رها سازند. ما گفته‌ایم: مسأله آذربایجان فقط در آذربایجان و با دخالت مستقیم خلق آذربایجان می‌تواند حل شود... ما هزاران دلیل و برهان در دست داریم که می‌خواهیم در داخل ایران مانده و شریک سرنوشت ملت ایران باشیم. خاطر ترکها و دیگر دایه‌های مهربان جمع باشد؛ آذربایجان به فکر جدا شدن از ایران نبوده و نخواهد بود... (۳۲/روزنامه ایران ۷۴/۹/۲۷).

نتیجه

با توجه به مباحث صورت گرفته، به نظر می‌رسد که تعریف و جا انداختن مسأله قومیت جداگانه برای مردم آذربایجان از هیچ منظر و زاویه‌ای موجه و قابل قبول به نظر نمی‌رسد، زیرا همان طور که برشمردیم، آذربایجان از منظر جغرافیایی به موجب اسناد و دلایل محکم و مستند و قدیمترین منابع مورد وثوق، همیشه جزئی از خاک ایران بوده و از نظر تاریخی نیز، سوابق و مستندات حکایت از آن دارد که این خطه نه تنها همیشه جزئی از خاک مقدس کشور ایران بوده، بلکه مردم آن نیز جزو اصیل ترین و اولین اقوام و مردمانی بوده‌اند که ایرانی محسوب می‌شده‌اند و انتساب آنها به

در مورد دوبار تلاشی که در شرایط بسیار بحرانی کشور برای جداسازی آذربایجان از آغوش مام میهن صورت گرفت نیز ملاحظه کردیم که سه عامل عمده باعث شکست این حرکتها گردید. این سه عامل عبارت بود از: عوامل ظاهری، خارجی و باطنی.

در مورد عوامل ظاهری متوجه شدیم که شکست تجزیه طلبان به خاطر وجود ناهمگونی در اتحاد قومی، تضاد طبقاتی، و تناقض در رفتار و سیاستهای رهبران جنبش تجزیه طلبی بوده است. در مورد عوامل خارجی نیز می توان تکیه و وابستگی رهبران جنبشهای جدایی خواهانه به یک قدرت خارجی، از جمله شوروی یا حتی جمهوری آذربایجان را نام برد که می خواستند با کمک آنها با سلطه داخلی حکومت ایران به مبارزه برخیزند، که همین امر اکثر قریب به اتفاق مردم آذربایجان را هشیار ساخت و مقاومت منفی آنها را چه به صورت ظاهری و چه به صورت پنهانی برانگیخت و در پایان موجبات شکست جنبشها را فراهم آورد.

اما در مورد عوامل باطنی که قطعاً مهمترین علل شکستهای جنبشهای تجزیه طلبانه در آذربایجان بوده است، باید به اعتقادات مذهبی مردم آذربایجان (اعتقاد به تشیع که همچون ملاطی محکم تمامی مردم کشور را به هم پیوند داده و آنها را در مقابل هرگونه تحریک خارجی متحد و یکپارچه ساخته است) و همچنین بالا رفتن سطح آگاهی مردمی و پیدایش روحیه ناسیونالیستی در میان روشنفکران و اقشار وسیع مردم این منطقه اشاره کرد. این ویژگی هنگامی آشکارتر می شود که بدانیم مردم آذربایجان همواره خود را ایرانیان اصیلی می دانسته اند که در چالشهای عمده تاریخی، پرچم مبارزه علیه اجنبی و اجنبی پرستان را بر دوش کشیده و در خط مقدم جبهه های نبرد، خون پاکشان را نثار اتحاد و انسجام و آزادی کشور کرده و

ایرانیان نیز از مواردی است که با هیچ دلیل و برهانی نمی توان خلاف آن را به اثبات رسانید. تلاش دشمنان و معاندان ایران و آنهایی که در صدد بودند با به وجود آوردن هویتی جداگانه، برای مردم آذربایجان هویتی غیرایرانی بسازند نیز همواره با شکست روبه رو شده است؛ چه این تلاش حتی از منظر زبانی نیز به هیچ وجه واقعی و معطوف به دلایل علمی و زبانشناسی نیست و نتیجه آنکه در ایران گرایشهای جدایی خواهانه در آذربایجان - نه از طرف برخی از روشنفکران محلی و نه از سوی نیروهای هدایت شده از سوی عوامل خارجی - مسأله ای جدی تلقی نمی شود و حتی با مداخله خارجی ها امکان چنین امری بعید می نماید.

نکته حایز اهمیت قضیه در اینجا است که چه در دوران گذشته و چه از زمانی که واژه ناسیونالیسم به شکل علمی و امروزی آن وارد فرهنگ سیاسی کشور گردیده و در اندیشه روشنفکران و مردم عادی ایران جای گرفته، استان آذربایجان همواره خاستگاه و پرورش دهنده بزرگترین ناسیونالیست های ایران پرست بوده است؛ ناسیونالیست هایی که گاه از فرط افراط و عشق به وطن پرستی و ایران دوستی ره به افکار شوونیستی برده اند و تجدید حیات تمدن و عظمت ایران باستان (ایران شهر) همواره یکی از بزرگترین آرزوهای زندگی آنان بوده است. شمار چنین افرادی اندک نیست؛ از آن جمله می توان به شخصیت هایی، از قبیل: میرزا علی خان امین الدوله، میرزا حسن رشیدی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا عبدالرحیم طالبوف، سید حسن تقی زاده، میرزا محمد علی خان تربیت، سید احمد کسروی، زین العابدین مراغه ای، حسین کاظم زاده ایران شهر، دکتر تقی ارانی (قبل از گرایش به اترناسیونالیسم و مارکسیسم)، یحیی ذکاء، پرویز ورجاوند، محمد علی کارنگ، و... اشاره کرد.

در این مقام تا این مقطع از تاریخ، همواره پیشگام و پیشرو مردم ایران بوده‌اند.

در پایان این مقاله بجاست نگاهی هم به بازتاب تبلیغات پان‌ترکیستی در میان ترک زبانهای آذری ایران بیفکنیم. چنانکه در صفحات گذشته دیدیم، اندیشه‌های پان‌ترکیستی برای اشاعه در ایران زمینه مساعدی نیافته است. در این خصوص علیرضا نابدل آذربایجانی حدود سه دهه پیش چنین نوشته است:

این اندیشه نژادپرستانه همواره در ایران شکست خورده و امروز با تمام کوششی که از جانب محافل... دلار پرورده آنکارا و استامبول به عمل می‌آید، تنها مشت ناچیزی از بچه بورژواهای ایرانی در حال تحصیل در ترکیه و معدودی را نیز در ایران، آن هم برای مدتی کوتاه، می‌تواند به خود جلب کند(۱۴/ص ۱۱۸).

و اما در مورد گروه اندکی از شبه روشنفکران آذربایجانی ایرانی که افکار پان‌ترکیستی و یا ناسیونالیسم آذربایجانی در دیدگاه آنها کم و بیش میدانی یافته، علت را بیشتر باید در سیاستهای شوونیستی فارس‌گرایانه دوره پهلوی جستجو کرد. نابدل در خصوص کشیده شدن معدود دانشجویان ترک زبان ایرانی به سوی افکار پان‌ترکیستی می‌گوید: «در ترکیه دانشجویان آذربایجانی ما در محیطی قرار می‌گرفتند که برخلاف ایران [عصر پهلوی اول] نه تنها زبان ترکی مورد تحقیر و فشار نیست، بلکه به ملاحظات پان‌ترکیستی شدید، مورد حمایت هم قرار می‌گیرد»(۲۷/ص ۲۶).

در هر حال، در خاتمه فقط به ذکر این مسأله اکتفا می‌کنیم که:

شاید بازماندگان دموکرات‌های آذربایجانی که پنجاه سال اخیر را در باکو به حالت تبعید گذرانده‌اند،

بهترین گواه و گویا ترین زبان برای هشدار دادن به کسانی باشند که هنوز در صدد تحقق بخشیدن به این پندار خام و ابلهانه‌اند؛ پنداری که نسلهای پیشین تجزیه طلبان برای دست یافتن بدان بهایی گزاف پرداختند(۶/صص ۲۰۳-۲۰۴).

منابع

الف) کتاب

- ۱- آجودانی، ماشاءالله(۱۳۸۳). *مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران، چاپ سوم.
- ۲- آدمیت، فریدون(۱۳۶۳). *فکر دموکراسی اجتماعی*، تهران، پیام، چاپ سوم.
- ۳- آذری، مهرداد(۱۳۶۱). *آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمار گران*، تهران: انتشارات هفته، چاپ اول.
- ۴- ابن حوقل(۱۳۴۵). *صورة الارض*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۵- ابن فقیه، ابوبکر احمدین محمدین اسحاق همدانی(۱۳۴۹). *البلدان*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۶- تابکی، تورج(۱۳۷۶). *آذربایجان در ایران معاصر*، تهران: طوس، چاپ اول.
- ۷- استپانیان، هراچ(۱۳۸۴). «مقدمه‌ای بر پان‌ترکیسم»، تهران: *ماهنامه آراکس*، چاپ اول.
- ۸- استخری، ابواسحاق الفارسی(۱۹۲۷م). *المسالک والممالک*، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل.
- ۹- اسکندری، ایرج(۱۳۶۸). *خاطرات سیاسی*، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات علمی.
- ۱۰- ایلچی بیگ، ابوالفضل(۱۹۹۲م). *بومنیم طالعیم دیر*، (با الفبای کریل)، باکو: انتشارات گنجلیک، چاپ اول.

- ۱۱- براون، ادوارد. (۱۳۳۸). *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران: انتشارات معرفت، چاپ اول.
- ۱۲- بیات ماکو، اتابک. (۱۳۴۹). *نظری به تاریخ آذربایجان*، تصحیح جواد مشکور، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول.
- ۱۳- پسیان، نجفقلی. (۱۳۲۸). *مرگ بود بازگشت هم بود*، تهران: بی‌نا، چاپ اول.
- ۱۴- پیشه‌وری، سید جعفر. (۲۱ آذر ۱۳۲۴). *نطق لرو مقاله لر، آذربایجان ملی نهضتین ۳۵ ایللیگی منا سبیتله*، تبریز: انتشارات فرزانه.
- ۱۵- تبریزی، محمدبن خلف، *متخلص به برهان*. (۱۳۴۲). *فرهنگ برهان قاطع*، ج ۱، تصحیح دکتر محمد معین، تهران، ابن سینا، چاپ دوم.
- ۱۶- حموی، یاقوت. (۱۸۶۶ م.). *معجم البلدان*، جلد اول، تصحیح وستنفلد، لایپزیک، نشر بروکهاوس.
- ۱۷- رئیس نیا، رحیم. (۱۳۶۸). *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*، تبریز، انتشارات نیما، چاپ اول.
- ۱۸- طبری، احسان. (۱۳۶۶). *کژ راهه؛ خاطراتی از تاریخ حزب توده*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۱۹- کاتم، ریچارد. (۱۳۷۸). *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر کویر، چاپ دوم، به نقل از:
- T. E. Gordon, "The reform movement in Persia", *Proceeding of the Central Asian Society*, March 1907, p. 20 .
- ۲۰- همان، به نقل از: Christopher Sykes, "Russia and Azarbaijan", pp. 51-52.
- ۲۱- کسروی، احمد. (۱۳۱۷). *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، تهران: تابان، چاپ دوم.
- ۲۲- کسروی، احمد. (۱۳۴۰). *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۲۳- مستوفی، عبدالله. (۱۳۲۵). *تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار*، ج ۲، تهران: محمد علی علمی، چاپ اول.
- ۲۴- مسعودی. (۱۸۹۴ م.). *التنبیه و الاشراف*، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل.
- ۲۵- مقدسی، شمس الدین ابو عبدالله محمد. (۱۹۰۶ م.). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، به کوشش دوخویه، لیدن، بریل.
- ۲۶- نابدل، علیرضا. (۱۳۵۷). *آذربایجان و مسأله ملی*، تبریز: ایلدیریم، چاپ اول.
- ۲۷- ناشناس. (۱۳۴۱). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۸- یقیکیان، گریگور. (۱۳۶۳). *شوروی و جنبش جنگل*، تهران: نشر نوین، چاپ دوم.
- ب) *نشریات*
- ۲۹- ادیب طوسی، محمد امین. (۱۳۳۵). «زبان فارسی در آذربایجان»، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، شماره چهارم، سال هفتم.
- ۳۰- داوری، سعید. (۷۱/۶/۱۵). «ارتش ملی»، *سلام*.
- ۳۱- (۷۴/۹/۲۷). *روزنامه ایران*.

Archive of SID